

اندیشه سیاسی حافظ از دیدگاه استاد آیت‌الله خرمشاهی

پیش از پرداختن به اندیشه سیاسی حافظ بیان چند مقدمه لازم است. شرط اول در بیان اندیشه سیاسی حافظ این است که باید از مجردسازی افراطی و به تعبیر مصطلح امروز از فروکاهش مفرط پرهیز کرد. یعنی اندیشه سیاسی حافظ را با در نظر گرفتن اندیشه‌های دیگر او اعم از فلسفی، دینی، هنری، روانشناسی و جهان‌شناسی و حتی اگر چنین تعبیری مجاز باشد، نیز اجتماع شناسی او را بررسی کرد. هم چنین لازم است که از سیاسی اندیشی مفرط و سیاست زدگی، یعنی مشی و اندیشه سیاسی را هم تر از هر مشی و اندیشه دانستن پرهیز کنیم.

شرط دوم که همان قدر مهم است این است که باید از امروزین کردن، یا امروزین دیدن رفتار و روش سیاسی حافظ پرهیز کرد و فی‌المثل از اندیشه تمهد روشنفکران و رسالت هنرمندان، که در عصر جدید پیش آمده است و روشنفکران و اهل علم و ادب قلم را به دو دسته یکی طرفدار هنر مسئول و متعهد و دیگری طرفدار هنرناب یا نظریه هنر برای هنر، هنر تقسیم کرده‌اند، فاصله گرفت. یا فی‌المثل تباید از او روحیه انقلابی به معنای سیاسی و امروزی آن آزادخواه و پیرو دموکراسی داشت. به هر جهت خواه و ناخواه این پرسش به صورت تلخجان خاطر و سؤال مقدر برای بسیاری از اهل نظر پیش می‌آید که بالاخره حافظ، به تعبیر امروزی چه موضع و مسلک و روش و نگرش یا مشی و مرام سیاسی داشته است. به تعبیر امروزی آیا سلطنت طلب بوده است یا سلطنت ستیز؟ آیا رعیت پرور و مردم گواه بوده است یا نخبرگرا و فردگرا و خویش اندیش و فارغ از یاد مردم؟ آیا محافظه کار بوده است یا انقلابی؟

آیا رادیکال بوده است یا اعتدالی؟ آیا آزادخواه و دموکرات منش بوده است، یا استبدادگرا؟ آیا اصولاً سیاسی اندیش بوده است یا آثارشیت. حافظ مجموعه‌ای از نگرش‌ها و گرایش‌ها را، مشی و مشرب‌های گوناگون و گاه متعارض و متناقض را در ذیل یک نگرش جامع و فراگیر و بی‌سابقه و بحث انگیز و مجمع اضداد به نام نامی زندگی گردآورده است. یعنی رند حافظ که بهترین دستاورد و پیام فکری و هنری او است، صرفاً یک شخص یا شخصیت افسانه‌ای و اساطیری نیست در عین حال همان حافظ رنداست.

حافظ را نه مجرد، بلکه به عنوان یک موجود ملوکوتی و بر فراز ابرها و فراتر از اندیشه‌ها، و دسترس ناپذیر و فرا انسانی، باید ملاحظه کرد. چرا که به تعبیری که درباره عرفان و اخلاق و اصول تعریف کوتاه شخصیت بلند او گفته‌ایم: حافظ انسان کامل نیست، بلکه کاملاً انسان است. یعنی انسانی طبیعی و تاریخی و اهل معنی و ماده، و طرفدار دین و دنیا.

دازای ضعف قدرت‌های معهود و متعارف بشری، و البته به اضافه یک تیغ درخشان و استثنایی که به فره ایزدی می‌ماند و در واقع آمیزه‌ای از موهوبی و اکتسابی و آمدنی و آموختنی است. اما ناگهان به قول معروف ماوراءالطبیعه و زدایی می‌گردد و نشان می‌دهد که در جنبش درس و دعا و نیازنیم شیبی، در هوای لذایذ بی اعتبار دنیا از زر و سیم و می و مطرب و شاهد و شکرخواب صبح است.

چنین شخصیتی تاریخ مند است و در متن طبیعت و تاریخ، اثر اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی خاص هفت دهه از قرن هشتم، بیشترین و بهترین سال‌های عمرش را در حمایت آخرین پادشاه آل ابینجو (شاه شیخ ابواسحاق) و پدومین پادشاه آل مظفر (شاه شجاع) به سر برده است. دشواری‌ها و درشتی‌ها و فراز و تشیب‌های زمانه را، با آنکه زره رویین کنبه‌های از زندی برخورد پوشیده است، بر پوست و گوشت خود حس کرده است، ودلی همواره با دل خوین، لب خندان آورده و گاه از کسب آمد. عادت، کام طبیعه و از زلف پریشان زمانه کسب و چمیت کرده است. تاریخ عصر حافظ حاکی از تلخی و تیرگی است. حافظ در یکی از ادوار تاریک تاریخ ایران و جهان اسلام، در فاصله بین دو بلیه بزرگ یعنی ظهور چنگیز و ظهور تیمور درخشیده است.

هنرمندی مثل حافظ وقتی که رند و نابغه هم باشد، به حکم عقل و تجربه و عرف، در عصری به آن بیرحمی و تیرگی باید ابتدا پروای جان و سرخویش و سپس پروای

داریوش هخامنشی: دوست ندارم که از قدرتمندی به زیردستی گزندی رسد.

فضیله

به‌الله‌الدین خرمشاهی

مهر و گوهر خویش را داشته باشد. حافظ برای خود وظیفه هنری و سپس تا حدودی اخلاقی قائل بوده است، نه نقش سیاسی، بنده در جای دیگری حافظ

رذم مصلح اجتماعی خوانده‌ام. اصلاح گری‌های او زندگی آموزی، امید بخشی و مبارزه بی‌امان و بی‌پایان با زهدفروشی و ریا و عوامفریبی است. دیگر با وجود چنین رسالت عظیمی، برای او اندازه و مجال دخالت در منازعات تاج ستانی و باج ستانی بین سلسله‌ها یا افراد و مدعیان یک سلسله باقی نمی‌مانده است. و سخن صریح و آرزومندانه من این است که کاش از این هم کمتر در سیاست روز دخالت کرده بود.

طرح یک سواد: در پرتو اندیشه‌های امروزین، از جمله اینکه شاهان همه مظاهر طاغوت و استبداد و ظلم و ستم بوده‌اند و نیز در پرتو این نگرش جدید که هنرمند باید مسئول و متعهد باشد و باز امانت و رسالت هنرش را به منزل مقصود برساند، طبعاً این استفسار پیش می‌آید که چرا هنرمند هوشیاری چون حافظ مدح گفته است و مدح یک عمل غیر اخلاقی است، باید گفت اولاً بدیهی و مسلم نیست که مدح یک عمل غیر اخلاقی باشد. در تاریخ شعر و ادب فارسی مدیحه سرایی یک رسم متعارف اجتماعی و فرهنگی و طبعاً دارای رنگ و معنای سیاسی بوده است. این را هم می‌پذیریم که این رسم و روش فی‌المثل با بند و حکمت که شعر فارسی از آغاز تاکنون آکنده از آن است، فرق دراد باید دانست که بین مدح حتی مدح افراطی و مبالغه آمیز تا تملق فرق هست در تملق فرومایگی و زیون‌اندیشی است. اما مدح از آنجا که یک سمت و یک شیوه متعارف بوده است در آن فرومایگی و خوار داشتن خویشش راهی نداشته است. اگر در ستایش معشوق باید از امکانات و تعبیرهای زبانی و ادبی استفاده کرد و فی‌المثل یاریک اندیشی و حسن تشبیه و حسن تملیق و اغراق و میالغه به کار برد، در ستایش ممدوح هم چاره‌ای جز این نیست و گرنه سخن از هتجار خود به در می‌رود و از بلندی فرو می‌افتد. نکته دیگر در مدیحه سرایی مفرط و مبالغه آمیز حافظ این است که او رزم و نشانه‌هایی در سخنش تعبیر کرده است تا نکته دانان بدانند که مدح و یا به قصد قربت نمی‌کرده است و این عمل او نوعی بازی است و از شوخی و شیطنه هم خالی نیست. حافظ که شعر عادی و عاشقانه و عارفانه‌اش رندانه است، چگونه ممکن است شعر ستایش آمیزش رندانه نباشد؟

حمایت طلبی هنرمندان و دانشمندان قدیم ایرانی و غیر ایرانی یک عمل سیاسی یا فرادگراییانه یا فرصت طلبانه یا ضد مردمی است. حافظ هم در این باره از این رویه و واقع بین تر از آن بوده که از رسم معهود زمانه راضی برتارید. در این بررسی نقطه آغاز را بر سه واقعیت گذارده‌ایم: اول آشوب زمانه، دوم وجود آریاب بی‌مروت دنیا سوم حساسیت طبع هنرمند حافظ در برابر بی اعتباری جهان. هم جهان کیهانی، هم جهان کوچکتر یعنی محیط زندگی و پیرامونش. حافظ مانند هر انسان هوشیار به این واقعیت‌ها و اکتش نشان می‌دهد. این واقعیت‌ها تلخ، اما واکنش‌های حافظ شیرین، این واقعیت‌ها سوزنده، اما واکنش‌های حافظ سازنده است، چرا که او هنرمندی خلاق است، و مانند عارف - پلاتینی - به همت خویش هر چه بخواهد می‌آفریند لذا دو گونه واکنش می‌دهد (۱) واکنش تسلیم آمیز که به صورت تمایش به مدح و ستایش و میل به بزم و مهمانی و عیش و عشرت، و تقاضای وظیفه و سرانجام پذیرفتن وضع موجود و تأیید زمانه در می‌آید (۲) واکنش دیگرش مقاومت است. مقاومت به معنی و مثبت تقسیم می‌گردد مقاومت‌های منفی حافظ در برابر آن واقعیت‌ها چند گونه و چندگانه است و اگر چه هم آرزو نیستند، هم عرض هستند

ادبیات سیاسی در سنگ نبشته‌های ایران باستان

داریوش هخامنشی: دوست ندارم که از قدرتمندی به زیردستی گزندی رسد.

(فاطمه عقیلی)

او و غیبت کمبوجیه استفاده کرده و خود را به دروغ به مردم برده معرفی کرده و مردم به او گرویدند و بر ضد کمبوجیه شورش کردند. او به هخامنشی چند مرد از خاندان شاهی گنومانا را به قتل رساند و خود به پادشاهی نشست. هخامنشی از او گزنفتم، به خوارست او را مرزا من شاه شدم، او را مرزا پادشاهی را به من داد و...

آنچه در این کتیبه مورد بحث است قضیه برودیا و گنومانا است. گنومانا یکی از پسر هخامنشی بود که در یونان و سرزمین مقدونیه به پادشاهی خویس و توجیه کشتن برودیا (یا گنومانا) این داستان را ساخته و پرداخته و دستور به نوشتن آن در بیستون داده است. در واقع آنها معتقدند که داریوش، که یکی از افراد گارد شاهنشاهی کمبوجیه بوده است در غیاب او دست به کودتایی زده، خود بر تخت سلطنت نشست و با ساختن شجره نامه‌ای سعی کرد خود را از خاندان هخامنشی معرفی کند.

کتیبه‌های دیگری نیز در یونان و سرزمین مقدونیه است که نشان‌دهنده روش فریبکاری او بوده است. برای نمونه کتیبه خنوب (XNB) که در مقدونیه است. در این کتیبه (۱) مدح افراطی از داریوش و روش فریبکاری او و خصوصیات هنرمندانه و فضیلت‌آمیز آن در برابر دیگران داریوش چنین می‌گوید: دوست ندارم که از زیردستی گزندی رسد. و همچنین دوست ندارم که از ضعیفی به قدرتمندی آزاری رسد. و آنچه که راست است آن را دوست می‌دارم. من دوست دروغگو نیستم. من زود خشمگین نمی‌شوم آنچه که خشم مرا برمی‌انگیزد آن را با نیروی فکر فرود می‌آورم. من سخت بر هوس می‌خورم فرمانروا هستم، مردمی که می‌کری می‌کنند و برای همکاری‌اش پاداش می‌دهم. آنکه زبان می‌رساند از برای زبان‌اش کفر می‌دهم. مرا میل است که مردمی زبان برسانند، نه حتی مرا میل است اگر زبان برساند کفر ببیند. او در ادامه با ذکر مهارت‌ها و تخصص‌های خود روش فریبکاری این اندیشه را بیان کرد که این مهارت‌ها از ویژگی‌های یک شاه خوب و مشروع است. او زود خشمگین است، چه با هر دو دست، چه با هر دو پا، هنگام سواری خوب سواری هستم، هنگام کشتن کمان، چه پیاده و چه سواره خوب کمان کشی هستم، هنگام تیر زنی، چه پیاده و چه سواره خوب تیر زنی هستم.

و این اندیشه همراه با عشق به راستی در همه جای امپراتوری ایران گسترش یافت و به عنوان ویژگی آموزش و پرورش پارسی اعلام شد. از دیگر پادشاهان هخامنشی که از آنها کتیبه‌هایی مانده است خشایارشا در شیراز، اردشیر دوم، داریوش دوم، یزدگرد اول که مضمون آنها غالباً ستایش او را می‌داند. به عبارتی خود و شرح کارهایی است که انجام داده‌اند. از داریوش ساسانیان نیز کتیبه‌هایی به جای مانده است که معروف به کتیبه‌های دولتی یا سلطنتی می‌باشد که از نظر سیاسی دارای اهمیت می‌باشد. برای نمونه کتیبه شاپور در کعبه زرتشت در نقش رستم که به سه زبان پهلوی، پارسی و یونانی نگاشته شده است که به سبب شمول است بر برخی لشکرکشی‌های او علیه روم و به آسارست در آمدن والیان رومیان قیصر روم، صحنه این پیروزی در نقش رستم نیز نقش شده است و در زیر شکم اسب شاه کتیبه‌ای به یونانی نوشته شده است که در آن شاه به معرفی خود می‌پردازد. از در این کتیبه قصد به نمایش گذاشتن شکوه و جلال خود و تحقیر روم و رومیان داشته است که البته این تمایز بعدها برای او گران تمام شد.

از دیگر کتیبه‌های مهم که یادگار مانده از دوران ساسانیان و برای پژوهشگران بسیار ارزشمند می‌باشد کتیبه‌های متسوب به شخصی به نام «کرتیر» می‌باشد. کرتیر، موبد پرتیروز و سبخت گبر از ایل دوره ساسانی بوده است. او که در عهد شاپور اول در حد مقام یک روحانی خوب ارتقاء یافت. در واقع بعد از او و مخصوصاً بعد از شاپور ششم هر مرد از اهل چنان توان تسلط پیدا کرد که در کنار کتیبه‌های پادشاهان و امیران، کتیبه‌های خود را نیز در کنار کتیبه‌های پادشاهان و امیران می‌گذاشت و با خود ستایش از خویش می‌گفت. کتیبه‌های او در نقش رجب، نقش رستم و سرمشهد نگاشته شده است.

از دیگر کتیبه‌های مهم که یادگار مانده از دوران ساسانیان و برای پژوهشگران بسیار ارزشمند می‌باشد کتیبه‌های متسوب به شخصی به نام «کرتیر» می‌باشد. کرتیر، موبد پرتیروز و سبخت گبر از ایل دوره ساسانی بوده است. او که در عهد شاپور اول در حد مقام یک روحانی خوب ارتقاء یافت. در واقع بعد از او و مخصوصاً بعد از شاپور ششم هر مرد از اهل چنان توان تسلط پیدا کرد که در کنار کتیبه‌های پادشاهان و امیران، کتیبه‌های خود را نیز در کنار کتیبه‌های پادشاهان و امیران می‌گذاشت و با خود ستایش از خویش می‌گفت. کتیبه‌های او در نقش رجب، نقش رستم و سرمشهد نگاشته شده است.

از این کتیبه به خوبی روش فریبکاری کوروش بزرگ آشکار می‌گردد. رفتار کوروش با مردمان مغلوب کشورهای فتح شده واقعاً دوره نوینی در تاریخ مشرق قدیم گشود. او در هر کشوری که وارد می‌شد مصلحت و اماکن مذهبی و مورد احترام مردم را مورد تکریم و ستایش قرار می‌داد. در مقابل خدایان آنها سر تاخت فرود می‌آورد، آنچه از آنها بریده می‌شد به آنها پس می‌داد و خدایان آنها را خدایان خود می‌خواند و با این کار در قلب مردم محبوبیت زیادی به دست می‌آورد تا بدانجا که دیگر هیچ کس او را به چشم فاتح نمی‌بیند بلکه او را نجات دهنده می‌پندارد. این سیاست وی کاملاً مغایر با سیاست پادشاهان سابق و به ویژه پادشاهان آسور بود. برای نمونه در کتیبه «آسوریا» بعد از تسخیر عیلام چنین می‌خوانیم: «شاک شهر شوشان و شهر مادکتو و شهرهای دیگر را تماماً به آسور کشیدم و در مدت یک ماه بزرگ روز کشور عیلام را به تمامی عرض آن چاروب کردم. من این مملکت را از عبور خشم و کوسفتن و نیز از تجمه‌های موسیقی بی‌نصیب ساختم، به درندگان و مارها و گورنوران کویر و غزال اجازه دادم، که در آن را فرو گیرند و...»

از روی مقایسه بین کتیبه کوروش و کتیبه شاهان آسور و مصر و بابل به خوبی می‌توان فهمید که سیاست کوروش، سیاست رفت و مدارا بوده است. یکی دیگر از پادشاهانی که از او چندین کتیبه به جای مانده است داریوش اول است. کتیبه بیستون از مهمترین کتیبه‌های به جا مانده از او است که به زبان فارسی باستان و خط میخی نگاشته شده است. از نظر تاریخی و زبان‌شناسی دارای اهمیت بسیار زیادی است و در واقع در برگیرنده‌ی یکی از بحث انگیزترین موضوعات در بین پژوهشگران و مورخان می‌باشد. پس از اینکه داریوش شاهنشاهی ایران را به دست گرفت آگاهانه تصمیم گرفت تا همه مردم امپراتوری خویش را به جریان فرمانروایی خود قرار دهد و به این منظور و به تقلید از پادشاهان دستور داد تا در نزدیکی کرمانشاه، نگاره‌های بزرگی او را بر سینه کوه بیستون نقش کنند. او در این سنگ نبشته مشروعیت خود را اعلام می‌کند و تأکید دارد که شاه قانونی ایران است و از نیاکان خود نام می‌برد و پادشاهی‌اش را از لطف اهورا مزدا می‌داند و خود را مدعی خاندان هخامنشی می‌داند. و در ادامه چگونگی به سلطنت رسیدن خود و غلبه بر پادشاهان دروغین را بیان می‌دارد. او چنین می‌گوید: «یک پسر کوروش، کمبوجیه نام، از خانواده من او در آنجا پادشاه بود، کمبوجیه را برادری بود، برادری نام، از یک مادر و از یک پدر، بعد از مدتی کمبوجیه برادری را کشت، وقتی او را کشت، بر مردم آشکار نشد که برادری کشته شده است، سپس کمبوجیه به مصر رفت و هنگامی که به مصر رفت مردمان باغی شدند و پیرو دروغ شدند. هم در ماد و هم در پارس و هم در دیگر استانها».

سپس داریوش در ادامه از معنی به نام گنومانا می‌گوید که به دلیل شهادت زیادش به برادری از کشته شدن

تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام
ایوب نفیسی
تاریخ ایران باستان
حسن پیرنیا

ادبیات تمرین آزادی است

آثار نویسندگان دهه سی و چهل تحت تأثیر تئوری ادبیات متعهد که ژان پل سارتر مطرح کرد به طرف سیاست کشیده شد. ادبیات هم می‌تواند آینده‌نمای جامعه خود باشد و به قول سارتر به محاکمه زمان حال برخیزد به نام آینده. یک اثر هنری یا ادبی به اعتبار تمامیت توقعات و الزامات آن، توصیف ساده‌ای از زمان حال نیست هر چند که ادبیات برای گرسنه‌های جهان هم کاری از دستش بر نمی‌آید سارتر می‌گوید در مقابل کودکی که از گرسنگی می‌میرد کتاب تهوع وزنی ندارد.

در عین حال آلن رب گریه که از بنیان‌گذاران رمان نو در اروپاست اعتقاد دارد که اصولاً این دو مقوله را نمی‌توان با هم مقایسه کرد. اما به هر حال سیاست در ادبیات در عین حال که کاری برای گرسنگان نمی‌کند ولی باید وجود داشته باشد. آپریل دورفمان، نویسنده‌ی شیلیایی که به خاطر اوضاع سیاسی کشورش، ناچار بیست و چند سال دور از وطن می‌ماند، نقطه‌ی موضوعی از هفده سال در ذهن خودنگه می‌دارد و به ژانرهای مختلف، ادبی فکر می‌کند تا آنکه بهترین فرم را برای نمایشنامه «مرگ و دختر جوان» انتخاب می‌کند. در این نمایش نامه‌ی تأثیر گزار، شعار سیاسی دیده نمی‌شود اما درد انسان وجود دارد و آن درد، آنقدر عام می‌شود که مخاطب را در هر گوشه جهان تحت تأثیر قرار می‌دهد بنا به گفته سارتر «ادبیات تمرین آزادی است».



شاید انگیزه بسیاری از زنان ما که به سوی نوشتن کشیده شده‌اند گواه این ادعا باشد. ادبیات و هنر معترض در بطن ادبیات هنر ارزشی جای می‌گیرد و در این میان جایی برای ادبیات خشنی و سترونی باقی نمی‌گذارد.